

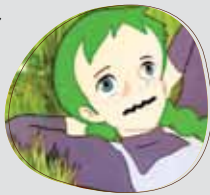
دو صفحه ویژه
روز دختر

کمیته فرهنگی طنز راه راه
کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی
rahrahtanz.ir @tanzym
چهارشنبه‌ها بخوانید

آنه، جودی، سیندرلا و دیگران

فاطمه سادات رضوی علوی

صفحه ۶



نه به صولتی یواش

فروغ زال

صفحه ۶



فیلمنوشت: گوزنها

مهدی سلمان

صفحه ۱۲



چوپان‌ها در شهر

امین شفیعی

یکی بود یکی نبود. در روستایی سرسبز و زیبا دو برادر زندگی می‌کردند. یکی از آنها وقتی گله را به چرا می‌برد حوصله‌اش سر می‌رفت و برای تفریح داد می‌زد: «گرگ! گرگ!» وقتی اهالی آبادی برای کمک می‌آمدند گرگی در کار نبود، می‌نشست و هار هار به آنها می‌خندید. تا یک روز واقعاً گرگی به گله‌اش حمله کرد اما هر چه فریاد زد: «گرگ! گرگ!» همه فکر کردند باز هم می‌خواهد هار هار بخندد و به کمکش نرفتند و گرگ تمام گله اش را درید.

برادر اول به او گفت: چقدر به تو گفتم این کارها آخر و عاقبت ندارد؟! دیدی به خاک سیاه نشستیم!

- خب! حالا کاریه که شده می‌گویی چکار کنیم؟

- من که به شهر می‌روم و با ۴۵ هزار تومان یارانه‌ام، مسکن مهر می‌خرم و آن جا یک فکری به حال خودم می‌کنم.

اما برادر دوم که از کار زشتش درس‌های زیادی نگرفته بود تصمیم گرفت از استعدادش در راه بهتری استفاده کند. محصولات روستا را می‌خرید و به شهر می‌برد و می‌فروخت. به روستایی‌ها می‌گفت محصولات بی کیفیت است و در شهر هیچ کس نمی‌خرد و پول ناچیزی به آنها می‌داد. اما در شهر می‌گفت این‌ها محلی و ارگانیک اصل است و بسیار گران می‌فروخت.

او که توانسته بود از این راه درآمد زیادی کسب کند یکبار که داشت از چهارراه استامبول رد می‌شد، یکهو دلال ارز و سکه شد و برای پوشش کارهایش یک صرافی تاسیس کرد و اسمش را گذاشت فریدون دلار! او تا توانست وسط بازار حباب بازی کرد.

بچه‌ها حباب بازی خیلی کار بدی است؛ بخصوص در این وضع کم آبی که باعث می‌شود آب همینطور به هدر برود. سعی کنید تا می‌توانید حباب بازی نکنید. بزرگ هم که شدید حباب بازی نکنید! چه کاری است آخر! زندگی مردم به هم می‌ریزد خب!

باری! کم کم ثروت برادر دوم آنقدر زیاد شد که توانست کنار کاخ سعدآباد خانه‌ای بزرگ بگیرد و برای خودش مرفه بی‌درد شود. در انتخابات صنف چقالان و صادرکنندگان ابنیه هم با تکیه بر همان استعدادش و کمی هم رایزنی پیروز شد و دیگر نانش تا آرنج رفت در روغن.

برادر اول اما مشغول کارگری در یک کارخانه تولیدی شده بود و زندگیش بد نمی‌گذشت که همین حباب بازی‌ها باعث شد کارخانه ورشکست شود. طفلی‌ها مجبور بودند مواد اولیه را با ارز آزاد بخرند اما اجناس مشابه خارجی با ارز دولتی وارد می‌شد و دیگر نمی‌توانستند کاری بکنند. روزی برادر اول به دیدن برادرش رفت و برایش تعریف کرد که چگونه کارهایش باعث شده زندگی او و خیلی‌های دیگر به هم بریزد.

برادر دوم اما سری تکان داد و گفت: واقعاً با ۴۵ هزار تومان یارانه تونستی مسکن مهر بخری؟ من نمی‌دانم چه کسی آن مسکن مهرها را ساخت تا چوپان‌هایی مثل تو به شهر بیایند! اما اگر چند سال صبر کنی خودم با بچه‌ها می‌خواهیم مسکن اجتماعی بسازیم. اونوقت تو هم میری اونجا ساکن میشی. بالا رفتیم سپر بود، پایین اومدیم وزیر بود، قصه ما کلاً از اول تا آخرش تخیلی بیش نبود!

آه! چوپون!
تو دیگه واسه چی اومدی شهر؟



سید محمد جواد طاهری



اعظم محمدی

مطبوعاتوز

به ما هم
«بَنَر»
بدید!



معاون اول رئیس جمهور: عده ای دنبال زدن جیب ملت هستند.

که خالی است و ضایع می شوند، خخخخخ



معصومه آقاپور (نماینده مجلس): بازار سکه با پذیرش FATF کنترل می شود.

آبریزش بینی هم با مرگ موش!



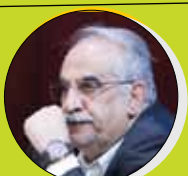
الیه کولایی: ایران شوروی نیست.

مردمش هم مردم ترکیه نیستن!



مشاور وزیر مسکن: چوپانها به شهر آمده اند.

با گوسفندها یا بی گوسفندها؟



وزیر اقتصاد: فهرست کامل دریافت کنندگان ارز دولتی را منتشر می کنیم.

لعنت به کار عجله ای!



مدیر کل روابط عمومی وزارت نیرو: برق با شایعه تولید نمی شود.

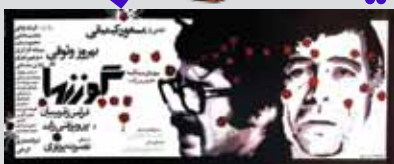
با وعده چطور؟



زهره محقق (مستندساز): شهرداری از آن «بَنَر»ها به ما هم بدهد.

مگه عاشق چشم و ابرو ته؟!

فیلم نوشت



گوزنها

مسعود کیمیایی

مهدی سلمان

قسمتی که بهروز، ماجرای جاسوس شدن خودش را برای قدرت تعریف می کند: بهروز: از به جاقو کشی جلو بازار چه شروع شد. داستانش بلند... تو شلوغی دعوا، با به ضامن دار گردن کلفت، گذاشتیم تو کتف به نامحرم... به سال، چنول واسم بریدند... تو حبس به ازان بد نگفتم، خوشرفتری کردم، ده ماهش کرس [کسر] شد. همونجا بود به رفیق پیدا کردیم، بهش گفتم چند ماه از حبست مونده؟ گفت: سی سال... گفتم: جرمت چیه؟ گفت: حرف... بهش گفتم: ده امیرجون... اسمش امیرانتظام بود... نوکرت، پلوف... به حرف و اینهمه حبس... گفت: قاطی هم دارم... گفتم: قاطیش چیه؟ گفت: به جاسوسی جزمی [جزئی]... خلاصه که مارم نشوند پای بساط...

ای تف به قبر جدو آباش... به نطافتچی پیر داشتیم از نوجه های مصدق، اون برامون میاورد... انباری میاورد... میدونی که چیه؟ میزارن تو پلاستیک، میکنن اون تو... خوب دیگه کاسبیه... دهه... اینم که فیتیل ندارم... آ بهروز در حال روشن کردن سمور برای درست کردن چای است و سمور فیتیلش تمام شده است! از حبس که اومدیم بیرون، دور و برمون خیلی می پلکیدن... برا ما که، داداشمون توارتش بود، می رفتیم و می اومدیم، برا اینا شده بود آب زمزم... تو دوتا پست و منقل، کلکم رو کردند... منه، آس... منه، بی پول... بهم گفتن هر به برگی که از ارتش بیاری، به روز خودت دوا مجانی داری... اونجا بود که دیدم زرشک... نه اینشون به راه، نه اونشون سربه راه... جلو خودمو ول کردم...

یک زار بده آشی!

شاهرخ پایرامی

اخیراً آقای واعظی در حاشیه جلسه هیأت دولت، تعریفی را از مفهوم دوتابعیتی ارائه نموده اند که اگر اهل علم خوب به آن دل بدهند این تعریف می تواند مسیر رشد علوم را رگ به رگ کند. ایشان فرموده اند: «به کسی که دو کارت اقامت دارد در هیچ کجای دنیا دوتابعیتی گفته نمی شود» و اضافه کرده اند «با اینکه من گزارش تحقیق و تفحص مجلس را نخوانده ام ولی به نظر من آنها بحث دوتابعیتی و اقامت کوتاه مدت را مخلوط می کنند» با همین فرمان قصد داریم تا چند واژه یا اصطلاح را باز تعریف کنیم تا دستتان بیاید چه خبر است.

دوشغله: به کسی که دو شغل دارد گفته نمی شود! ۲۷ شغله: رجوع شود به تعریف دوشغله! دوملخه: به هواپیمایی که دو ملخ دارد گفته نمی شود. یعنی همینجا دلیل اصلی سقوط هواپیماها معلوم می شود، هواپیما در اصل یک ملخ دارد ولی الکی به خلبان می گویند دوملخه است، او هم روی حساب همین یک ملخ بیشتر، کم گاز می دهد... دویازه: غذایی که با دو پیاز درست نمی شود. با این وضع قیمتها، شاید اصلاً یک پیاز هم نداشت. دوزار به آشی: شما در این عبارت در اصل یک زار می دهید آشی و به همین خیال می باشید که با مدیران دوتابعیتی برخورد شود.



محمد رضا رضایی

برخی واکنش ها به یکسری کنش ها

خبرنگارا عشقن...

محسن هاشمی رفسنجانی بهرامتی در جواب خبرنگاری که پرسیده بود چرا برای شورا کولر گازی خارجی خریداری شده گفت: برای رعایت حال خبرنگاران جان، این کولرها را خریداری کردیم. این جواب منطقی، واکنشهای زیر را به دنبال داشت:

محمود صادقی: ای کاش آستان قدس هم یاسد می گرفت و حداقل برای رعایت حال خبرنگاران هم که شده، از درهای اتريشی برای دستشویی ها استفاده می کرد (ما هم اونجوری ضایع نمی شدیم). اسحاق جهانگیری: خبرنگاران عزیز، یادتون میاد در دولت قبل شما رو فوت هم نمی کردن که خنک شید، اما در این دولت براتون کولر خارجی می خرن. حالا باز برید

از وضع بد اقتصادی گله کنید. دکتر صدر: در سال ۱۹۹۸ هم سرمربی فرانسه توی رختکن بازیکن ها کولر گازی خارجی استفاده کرد و همین باعث شد جان، این کولرها را خریداری کردیم. این جواب منطقی، واکنشهای زیر را به دنبال داشت:

محمود صادقی: ای کاش آستان قدس هم یاسد می گرفت و حداقل برای رعایت حال خبرنگاران هم که شده، از درهای اتريشی برای دستشویی ها استفاده می کرد (ما هم اونجوری ضایع نمی شدیم). اسحاق جهانگیری: خبرنگاران عزیز، یادتون میاد در دولت قبل شما رو فوت هم نمی کردن که خنک شید، اما در این دولت براتون کولر خارجی می خرن. حالا باز برید

سید محمد جواد طاهری



امین شفیعی

رادیوژن!

اگر در خانه انبار طلا دارم ژنم خوب است اگر صد و بی چون و چرا دارم، ژنم خوب است

اگر در چند پرونده همیشه مطرحم بنده اگر در هر فسادای ردیا دارم، ژنم خوب است

اگر تاسیس گردد شرکتی پربار در کشور در آن پستی خفن از ابتدا دارم، ژنم خوب است

اگر در پاسخ هر کس که مطرح می کند پرسش چک و تهدید و مشت و ناسزا دارم، ژنم خوب است

اگر یک حوض کوچک در حیاط خانه ات داری من اما چند استخر و سونا دارم، ژنم خوب است

اگر چه مشکلاتی می شود تصویب در مجلس دوسه تا مشت پر، مشکل گشا دارم، ژنم خوب است

حنای من اگر بی رنگ بی رنگ است باکی نیست که من از چین ترانزیت حنا دارم، ژنم خوب است

به محضی که مرا بر خوان بیت المال بنشانند دو - سه تا معده پر اشتها دارم، ژنم خوب است

سی و یک قطعه دندان طمع در فک چالاکم به جای نیش و پیش و آسیا دارم، ژنم خوب است

اگر دارد پدر یک جایگاه خوب در تاریخ من اما جای در جغرافیا دارم، ژنم خوب است

اگر دستی کشم بر مس از آن زر می کند فس فس درون دستهایم کیمیا دارم، ژنم خوب است

اگر از توپره سهمی و سهمی نیز از آخر سر و سری اگر با کدخدا دارم، ژنم خوب است

اگر از در کنندم در، بیایم تو من از پستو برای خویش قانون بقا دارم، ژنم خوب است

شماژن ساده هستید و همیشه پشت کنکورید من اما پنج - شش تا دکترا دارم، ژنم خوب است



ویژه نامه طنز راه راه

کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی

سر دبیر: بهزاد توفیق فر

دبیر سرویس شعر: زهرا فرقانی

دبیر سرویس کارتون: کامران یاری

مدیر فنی: امیر حسن محمدپور

صفحه بندی: مجتبی سالاری

طنزیم شوید!

رایانامه: info@rahrahtanz.ir

سروش: tanzym_ir

اینه: tanzym_ir

بله: tanzym_ir

